

مجله

دانشگاه ادبیات مشهد

سال چهارم

پاییز ۱۳۹۷

شماره ۳

علت دوام و بقای برخی از اشعار

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 شعر دانی چیست مرواریدی از دریای عقل شاعر آن استوگرایی کابین طرفه مرواریدسفت
 صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نثر است شعرا مع علایم است نظم که نظم نیست الا حرف ملت
 شعر آن باشد که عیزد از دل و جوید ز لب باز بد دلتا نشیند هر کجا گوی شفت
 ای بسا شاعر که او در سر خود نظم ساخت وی بسا ناظم که او در سر خود شعری نگفت
 بهار

سخن گفتن در باب علت دوام برخی آثار و عمر زودگذر پارهای دیگر البته کاری دقیق و دشوار است بخصوص اگر بخواهیم از نظر فلسفه و زیباشناسی و نقد ادبی بدین نکته توجه کنیم. به علاوه محتاج فرصتی بیشتر است تا بتوان در این زمینه بهتر اندیشید. آنچه اینک به عرض می رسد بمنزله اشاره ای است و طرح

موضوعی با احتراز از ذکر آراء گوناگون سخن سنجان. بدین ترتیب بدیهی است حق مطلب را نمی‌توان ادا کرد.

نخست باید این موضوع را در نظر گرفت که رواج کوتاه مدت شعری یا اثری با دوام آن فرق دارد یعنی ممکن است اشعاری مدتی رواج یابد و مشهور شود و چندی بعد از خاطرها فراموش گردد. به عبارت دیگر شهرت همیشه نشانه دوام و پایداری نیست^۱. عکس این نیز محتمل است که شعری مدت‌ها شناخته‌بماند و رواجی پیدا نکند و بعد بدرخشد و قوت تأثیرش پایدار باشد. آثار نوع اول را فراوان دیده‌ایم. شعری به سببی از مقتضیات روز معروف شده و بعد مرده است. اما در این جا بیشتر سخن بر سر آثاری است که توانسته‌اند از پس قرن‌ها هنوز رونق خود را حفظ کنند، چه در شهرت و چه در گمنامی از طبع گوینده زاده شده باشند. اینک تأمل کنیم که این اشعار دارای چه خصوصیتی بوده‌اند؟

راست است که به قول بنسدتو کروج^۲ برای معنی و مضمون^۳ و قالب^۴ نمی‌توان خاصیت هنری جداگانه قائل شد و هنری بودن آنها بواسطه رابطه میان این دو و وحدت آنهاست^۵ ولی شاید برای آسانی بحث بهتر باشد در جوهر و ماده اشعار و صورت و قالب آنهاست برای در یافتن علت دوامشان - بتفکیک تأمل کنیم.

رتال جامع علوم انسانی

- ۱- احمد الشایب: اصول النقد الادبی، ۱۸۸، مصر ۱۳۶۵ هـ.
- ۲- Benedetto Croce (۱۸۶۶ - ۱۹۵۲) فیلسوف و مورخ و مرد سیاسی و منتقد نامی ایتالیایی.
- ۳- Fond
- ۴- Forme
- ۵- کلیات زیباییشناسی، ۹۶، ترجمه فرّاد روحانی، از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۲۴، تهران ۱۳۴۴ هـ.

اکثر کسانی که در باب شعر و هنر اندیشیده‌اند مانند ورون^۶، تولستوی^۷، بندتو کروچه^۸، و هارتمن^۹ آثار شعر و هنر را مظهر تجلی احساس و عواطف و درون صاحب‌انتر دانسته‌اند و در هنر و ادب عاطفه^{۱۰} و احساس را عنصر مهم و جوهر اصلی شمرده‌اند^{۱۱}. حتی برخی از سخن‌سنان در بیان تفاوت میان آثار علم و ادب می‌گویند: آثار ادبی را مکرر می‌خوانیم و باز از آنها بی‌نیاز نمی‌شویم ولی آثار علمی همین که مفهوم و معلوم ما شد به مطالعه مجدد آنها احتیاجی نداریم. سبب این اختلاف را در آن می‌دانند که نوشته‌های ادبی بخصوص شعر مبتنی بر احساس و عاطفه‌است و نوشته‌های علمی بر پایه عقل^{۱۲} استوارست. اگر نیاز ما به مطالعه و تأمل در شعر و ادب دائمی و پایدارست علت آن ناپایداری احساسی‌است که از خواندن این گونه آثار به ما دست می‌دهد. این موضوع بظاهر متناقض می‌نماید و موجب شگفتی‌است ولی در پاسخ می‌گویند: وقتی ما از خواندن شعری حالتی خاص در خود احساس می‌کنیم - که بواسطه انتقال عواطف گوینده به ماست - این احساس اندکی بعد زایل می‌شود و هر گاه بخواهیم آن حال بار دیگر دست دهد از رجوع مجدد بدان آثار ناگزیریم. بدین سبب سرعت زوال این حال و انتقال و عاطفه را در خواننده موجب نیاز مستمر او به مطالعه آثار ادب و سبب

۶- Véron (۱۸۲۵ - ۱۸۸۹) نویسنده کتاب *L'esthétique*

۷- Léon Tolstoï (۱۸۲۸ - ۱۹۱۰): هنر چیست! ۴۵، ۶۴، ۶۶، ۱۵۶، ترجمه کاوه دهگلان

چاپ دوم، تهران ۱۳۴۵.

۸- کلیات زیباییشناسی ۱۲۹. نیز ر.ک: ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶.

۹- Nicolai Hartmann (۱۸۸۲ - ۱۹۵۰) نویسنده کتاب *Aesthetik*.

۱۰- Emotion

۱۱- اصول نقد ادبی ۳۱، کلیات زیباییشناسی ۸۶.

۱۲- Intellect

دوام و خلود^{۱۳} آنها می‌شمرند^{۱۴}.

از آنجا که شعر در حقیقت به تعبیر ماثیو آرنولد^{۱۵} «نقد حیات»^{۱۶} از نظر گاه گوینده و به بیانی دیگر تصویر شخصیت عاطفی صاحب‌اثر است بنا بر این هر شعری برای خود رنگ و بویی دارد و احساسی را در ما برمی‌انگیزد بدین سبب است که مثلاً خواندن غزل سعدی ما را از غزل حافظ بی‌نیاز نمی‌کند اگرچه هر دو از نوع آثار غنائی است و همین‌سخن را در مورد قصاید مسعود سعد سلمان و ناصر خسرو و داستانهای نظامی و ویس و رامین و اشعار بهار و پروین و وصف متنبی و بحتری توان گفت^{۱۷}.

از طرف دیگر عواطف انسان از عشق و کینه و حماسه و امثال آن از میان نمی‌رود. ممکن است بر اثر موجباتی دیگر گون جلوه کند و شدت و ضعف یابد اما سخنی که آنرا تعبیر می‌کند یا این احساسات را برمی‌انگیزد همواره در نفوس مؤثر است^{۱۸}.

اما این‌جا این سؤال پیش می‌آید که آیا هر نوع احساس و عاطفه‌ای در شعر بیان شود همین دوام را دارد و همیشه در نظر خوانندگان مرغوب است؟ البته چنین نیست و نمی‌توان بدین سؤال بطور مطلق پاسخ مثبت داد. آثار فراوانی که از شعر فارسی بجا مانده است همه بیک نسبت از توجه و اقبال خوانندگان برخوردار نیست. بعضی بسیار زود به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی دیگر جلا و قیمتشان روز-

۱۲- Permanence

۱۳- اصول النقد الادبی، ۱۸، ۲۰-۲۱ به نقل از کتاب Principles of Literary Criticism

تالیف Winchester

۱۴- Matthew Arnold (۱۸۲۲ - ۱۸۸۸) شاعر و منتقد انگلیسی

۱۵- Criticism of life

۱۶- اصول النقد الادبی، ۲۱

۱۷- اصول النقد الادبی، ۱۹، ۲۴

افزون است. پس باید در این باب بیشتر اندیشید که چمعانی و مفاهیمی در شعر لطف و جاذبه‌اش پایدارترست؟ و دوام آثار ادب تا چمد بدین موضوع بستگی دارد؟

این که شعر باید اصالت داشته و شاعر در بیان عواطف خود صادق و صمیمی باشد محتاج به استدلال نیست. شعری که از درون گوینده نجوشد و شاعر ضرورتی باطنی برای بیان آن احساس نکند شعر نیست. به عبارت دیگر تا شاعر چیزی برای گفتن نداشته باشد سخش از دل برنخاسته‌است و ناچار بر دل نمی‌نشیند.^{۱۹} آنان که از سر تقلید «شعر می‌سازند» و بجای آن که خود احساسی داشته باشند فقط «از خاطرات شاعرانه آثار گذشته متأثر شده‌اند» نظیر همان بانوی بی‌استعداد ولی با معلوماتی هستند که داستان خود را بر لئون تولستوی فرو می‌خواند ولی «تأثیری هنری» نداشت و تولستوی در این مقام نوشته‌است: «شعری که از شعر دیگر پدید آید نمی‌تواند به مردم سرایت کند بلکه فقط «شبه هنر» را در اختیار ایشان می‌گذارد و این «همانند هنر» را نیز تنها به کسانی میدهد که ذوق زیبایی-شناسی آنان فاسد شده‌باشد»^{۲۰}. بدین سبب است که همواره یکی از لوازم شهرت و دوام آثار ادب را صدق و اصالت عاطفه در صاحب‌انر شمرده‌اند.

صداقت و صمیمیت شاعر در بیان آنچه در دل دارد البته ضروری است ولی اینها بی دلیل بقا و دوام آثار نمی‌شود مثلاً بعید نیست که برخی سستانی شاعر دوره غزنوی بواسطه کثرت عطایا و نواخت فراوان محمود و امیر محمد و امیر یوسف - که وی را از منتهای فقر و گسنامی به کمال ثروت و عزت رسانده بودند - از سر صدق ایشان را ستوده باشد ولی چندی پس از آن روزگار اشعار وی در این

۱- از این دو گفته‌اند: ان الکلام اذا خرج من القلب وصل الى القلب و اذا خرج من اللسان يتجاوز الاذان.

۲۱- رکن: اصول النقد الادبی، ۱۹۰، ۱۹۱

۲- هنر چیست؟ ۱۲۷ نیز ۲۱۳

زمینه صورت فردیتی پیدا کرده است از قبیل بیان احساسات ارادت آمیز کسی به کسی دیگر برای غرض و مقصودی. از این قبیل است شعر عنصری در وصف شمشیر محمود^{۲۲} یا برخی قصاید انوری در ستایش سنجر و دیگر رجال عصر و تقاضای پول و شراب و جامه و چیزهای دیگر. راست است که قدرت بیان این شاعران در بسیاری موارد ممکن است ما را تحت تأثیر مدامشان قرار دهد و ممدوح را بچشم اعجاب بنگریم ولی غالباً موضوع سخن در تنگنای روابط شخصی و فردیت گرفتارست و شمول و وسعت تأثیرش کم.

البته می دانیم وقتی آثار هنری فقط در انحصار گروهی محدود درآید در محدودیت همان محیط اسیر می شود و یکی از جهات عمده تفاوت «هنر خواص» و هنر متعلق و متوجه به عموم نیز همین است.^{۲۳} از این قبیل است آثار هنری دوره قرون وسطی در مغرب زمین و دوره درازی از تاریخ ادبیات ما^{۲۴}. ولی می بینیم در همان اعصار و گاه در همین گونه آثار نیز اشعاری دیده می شود که از این انحصار و اختصاص بیرون می آید و به گروه گنجینه تعلق می یابد از قبیل قصیده انوری در بیان احوال مردم خراسان برای رکن الدین محمود قلی طمغاج خان^{۲۵} و یا اشعار خاقانی در رثای امام محمد یحیی^{۲۶} و حال آن که مرثیه فرخی سیستانی در

۲۲- ر.ک: دیوان عنصری ۲۲۷، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۴۲

۲۳- ر.ک: دکتر ا.ح. آریان پور «سبک شناسی استابک، سبک هنر خواص» مجله سخن، دوره دوازدهم، شماره ۱۰-۱۱، ص ۱۲۰-۱۲۱۶

۲۴- G. Lazard: "Littérature Persane": L'histoire des Littératures, vol. 1, p. 893, Paris 1956

۲۵- ر.ک: نامه اهل خراسان ۲۲۳-۲۴۳، به قلم نویسنده این سطور، تهران ۱۳۴۷

۲۶- ر.ک: دیوان خاقانی ۲۲۷-۲۲۹ و ۱۵۵-۱۵۸، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی،

تهران ۱۳۳۸.

مرگ محمود غزنوی^{۲۷} این کیفیت را ندارد.

پس علاوه بر اصالت احساس شاعر و صرف نظر از این که آیا وابسته به خواص است یا عموم مردم باید دنبال لطیفه‌های دیگر گشت که چرا برخی شعرها همیشه زنده و مؤثرست و پاره‌ای دیگر چنین نیست؟

چنین بنظر می‌رسد که آنچه موجب وسعت تأثیر شعر می‌شود و بخصوص در دوام و بقای آن مؤثر می‌افتد کلیت و اشتغال معنی و جوهر سخن باشد یعنی آزاد شدن از اختصاصات و قیود شخصی و عصری و مقاصد و اغراض دیگر و پروازی بسوی افق برتر. بطوری که در هر زمان و مکان درخشش خود را حفظ کند. وقتی شعر خیام را در بیان سرنوشت بشر می‌خوانیم بی‌اختیار احوال مردم همه اعصار را در آن جلوه‌گر می‌بینیم که می‌گفت:

جامی است که عقل آفرین می‌زندش صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش!
و از این قبیل است دیگر اندیشه‌ها و سرگشتگیها و عوالم درونی او که در شعرش موج می‌زند و «خود حقیقت نقد جال یاست آن»

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک بسرند برون ^{را که گشتند فشانه‌های او در خواب شدند}



يك قطره آب بود و با دریا شد يك ذره خاک با زمین یکتا شد
آمد شدن تو اندرین عالم چیست؟ آمد مگی پدید و ناپیدا شد
نظیر همین کیفیت را در شعر حافظ نیز می‌توانیم دید وقتی از تنهایی و بی‌خبری انسان در بهشت گیتی سخن می‌گوید یا کوتاهی عمر ما را به یادمان می‌آورد:

۲۷- دك: دیوان فرخی سیستانی، ۹۰، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۵

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید

*

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز

*

پنج روزی که درین مرحله مهلت داری خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی فرصتی دان که ز لب تابنده ان این همه نیست
تنها در این افکار حکمی نیست که شعر حافظ همیشه پر تأثیرست. شکوه
او از عصر تاریک مبارزالدین محمد زبان دل همه کسانی است که از اوضاع محیط
خود رنج برده اند :

آسمان کشتی ارباب هنر می شکند تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم

*

بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد هنجوتویی یا به فسق همچومنی
ز تندباد حوادث نمی توان دیدن درین چمن که گلی بوده است یا سمنی
بین درآینه جام نقش بندی غیب که کس بیاد ندارد چنین عجب زمانی
ازین سموم که بر طرف بوستان بگنمشت عجب که بوی گلگی هست و رنگ نسترنی
مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی
وقتی نیز که رسوم ناهنجار زمان روح حافظ را به طغیان برضد هستی برمی انگیزد
سخنش به همه مردم صاحب درد امید می بخشد و صلاهی بیداری و کوشش است :

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلك را سقف بشكافیم و طرحی نو در اندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم تازیم و بنیادش بر اندازیم

همین کلیت در بیان و «اجتناب از تصریحات خام و انصراف به طرف مفاهیم»

است که به تعبیر دشتی شعر حافظ را زبان حال همه ما کرده است و هنوز حس

می‌کنیم که «از مکنون فکر و روح ماسخن می‌گوید»^{۲۸}.
وقتی در برابر اختلافات و جنگهای افراد بشر و دل‌آزردگی از جهانی که
هست و نبایست چنین باشد ضمیر صافی حافظ متأثر شده تاثر خود را بصورتی کلی
بازگو کرده‌است که امروز نیز هر انسان بشر دوستی هنگام مشاهده خونریزیهای
بی‌حاصل و نفرت‌انگیز این زمان با او هم‌نوا می‌گردد:
جنگ هفتاد و دو ملت همرا عنبر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

*

یکی از عقل می‌لافت یکی طامات می‌بافت بیا کاین داوربهارا به پیش‌داور اندازیم
تنها حافظ نیست که در شعر فارسی چنین سخن می‌گوید. فردوسی، سعدی،
مولوی و برخی دیگر از این راه نکته‌هایی را در شعر خود جاودانگی بخشیده‌اند
که همیشه تاروپود روح ما را به اهتزاز درمی‌آورند.

شاهنامه فردوسی - که حماسه ملی ما و نمودار روح استقلال‌جوی ملت
پرتلاش ایران پس از حمله عرب‌است - فقط صورت منظوم افسانه‌ها و اساطیر
ایرانی نیست. امروز این گونه اساطیر را «نماینده و مبین حقایق کلی و ابدی» و
کاملترین نوع «فکر دسته جمعی»^{۲۹} می‌شمارند که در جریان تاریخ ملتی پیدا
شده‌است و در مقام تشبیه می‌گویند مثلاً تألیسری که در فشی ملی در ذهن افراد
می‌کند و احساساتی که برمی‌انگیزد نظیر همان نوع مشارکت ذهنی و همفکری‌است
که اساطیر ملی در میان قومی پدید می‌آورده‌است.^{۳۰} اکنون که شاهنامه فردوسی
را می‌خوانیم روح حماسه ملی ایران در ما ایران‌دوستی و مردانگی و دلیری
می‌دمد مجرد از هر گونه تعینات فردی و اختصاصات عصری، یعنی گوشه‌ای دیگر

۲۸- نقشی از حافظ ۱۸۹، ۱۹۱، ۳۰۶، ۳۰۸، به قلم علی دشتی، تهران ۱۳۳۶.

۲۹- Pensée collective

۳۰- کلیات زبانشناسی، مقدمه: ۳۱، ۳۲، ۳۳.

از آرزویی که انسان دارد .

مثنوی مولوی، گلستان و بوستان سعدی، بسیاری از آثار عرفانی فارسی و پارهای از اشعار متأخران و معاصران نیز از چنین کلیت و اشتعالی برخوردارست. مقصود آن نیست که این گویندگان همه در مباحث کلی و اجتماعی سخن رانده‌اند و یا آن که کسی نباید مطلقاً احوال و تجارب شخصی خود را در شعرش بیاورد بلکه بیان تأثرات فردی حتی سوانح زندگانی و گاهی اشعار اخوانی این گروه چنان از پوسته شخصیات و حد و رسم زمانه خارج شده و صورت کلی و عمومی و انسانی پیدا کرده‌است که هر کس با زبان آنان آشنا می‌شود در هر جا و هر عصر به خواندن آثارشان رغبت می‌کند. مثلاً در قرن هشتم هجری مبارزالدین محمد از آل مظفر و عمال او با اعمال تعصب آمیز خود زندگی را بر مردم فارس سخت و طاقت فرسا می‌کنند. حافظ این واقعه را به چنان حالتی بیان می‌کند که شعر او ناله‌ای است از دل همه کسانی که در جستجوی حقیقت سرشان به دیوارهای ترور و ریا کوفته شده‌است :

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند؟ پنهان خورید باده که تغزیر می‌کنند
جز قلب تیره هیچ‌نشد حاصل و هنوزشان باطل ترین خیال که اکسیر می‌کنند
گویند رمز عشق مگویند و مشنویید علوم مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند
ما از برون در شده مغرور صد فریب تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند
می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب چون نیک‌بنگری همه ترور می‌کنند

کلیت بیان هنری را - که بسیار موضوع بحث شده‌است - در سخن این شاعران می‌توان یافت. انعکاس عواطف و تجارب سعدی در آثار او، و افکار بلند جلال‌الدین محمد در اشعارش، یا احساسات فردوسی در شاهنامه و تأثرات و اندیشه‌های نظامی در داستانهای وی با که چنین رنگی دارد. حتی در مشروطیت و پس از آن - شعر فارسی که قبلاً سخت اسیر تقلید و شخصیات بود - از این صورت بکلی خارج شد چندان که کمی بعد بهار در نامه‌ای منظوم به فرخ نیز از تعیینات

فردی خود را آزاد کرده شعری اخوانی را همگانی نموده است.^{۳۱}
 اینک سخن بند تو کز وجه و ویلهلم فن هومبولت^{۳۲} یاد کردنی است که «تجسم هنری دارای صفت کلی یا جهانی است... هر تجسم هنری صرف در آن واحد هم آن تجسم است هم تمام جهان - جهانی است که به آن شکل فردی خاص درآمده و آن شکل فردی همانند جهان است. در هر نوایی که از دل شاعر برمی خیزد، در هر صورت خیالی که وی ایجاد می کند سرنوشت بشر، همه امیدها، پندارها، دردها، خوشیها، بزرگیها و درماندگیهای آدمیزاد، همه ماجرای عالم یعنی تحولات آن و نمو دائمی آن که به نیروی خود تحقق می پذیرد و توأم با رنج و شادی است همه اینها در آن نهفته است»^{۳۳}.

از این دوست که غزل سعدی در وصال نور شوق و نشاط می پراکند و شب شادمانی ما را نیز روشنی می بخشد، وقتی می گوید:

امشب برآستی شبما روز روشن است عید وصال دوست علی رغم دشمن است
 باد بهشت می گذرد یا نسیم باغ؟ یا نکبت دهان تو یا بوی لادن است

هنگامی هم که از فراق و یوز اشتیاق سخن می گوید تلخی این غم را به ما می چشاند:

شب فراق که دادند که تا سحر چندست مال مگر گشتم که ایغزندان عشق در بندست
 پیام من که رساند به یار مهر گل که بر شکستی و ما را هنوز پیوندست
 قسم به جان تو گفتن طریق عزت نیست به خاک پای تو، وان هم عظیم سوگندست
 که با شکستن پیمان و برگرفتن دل هنوز دیده به دیدن آرزو مندست

۳۱- غرض قصیده ای است با مطلع: «بادباد آن عهد کبرندی به پای اندر نبود» - در جواب

غزل آقای محمود فرخ، دیوان بهار ۱/۲۴۵، تهران ۱۳۳۵

۳۲- Wilhelm Von Humboldt (۱۷۶۷ - ۱۸۳۵)

۳۳- کلیات زیباییشناسی ۲۲۹، ۲۳۰.

فراق یار که پیش تو کاه برگی نیست بیا و بردلمن بین که کوه الوندست
 این معنی البته در ادبیات دیگر ملل هم مصداق دارد. مثلاً لوئی آراگون^{۳۴}
 شاعر معاصر فرانسوی از سرگذشت یکی از فرانسویانی که در جنگ جهانی دوم
 به سال ۱۹۴۱ توسط آلمانیها تیرباران شد منظومه‌ای جاودانی ساخت که هر
 فرانسوی و هر انسانی هر گاه آنرا بخواند تحت تأثیر قرار می‌گیرد. خواننده با
 شاعر همداستان می‌شود و در گورستان ایوری^{۳۵} به گوش دل نام گابریل پری^{۳۶} را
 می‌شنود که در زیر زمین بی‌حس دلش برای فرانسه می‌تپد. و به یاد می‌آورد
 که سپیده‌دمها بر گورستان ایوری باز چهره خواهد نمود و وطن‌دوستانی دیگر در
 آنجا خواهند غنود^{۳۷}.

منظومه دیگر آراگون به نام «سرود آن کس که در زیر شکنجه آواز -
 می‌خواند»^{۳۸} نیز شهرت فراوان یافت و ترجیع آن از کلمات قصار شد. این
 ترجیع گویا مأخوذ از عبارتی است که مردی فرانسوی پس از تحمل سه ماه درد و
 عذاب در دوره اشغال فرانسه در واپسین ساعات زندگی به قلم آورده است بدین
 مضمون: «اینک که بار دیگر گذشته خود را بررسی می‌کنم در می‌یابم که اگر
 قرار بود زندگی را از سر بگیرم همان راه پیشین را دوباره می‌پیمودم». آراگون
 شعر خود را با این دو مصراع آغاز کرده^{۳۹} و در هر بند آنرا تکرار نموده است.
 عبارتی از نامه یک زندانی بر اثر تأثیر شاعرانه و بیان هنرمندانه آراگون نه تنها
 برای ملت فرانسه صورت مظهر و سمبولی را پیدا کرد بلکه هر کس این منظومه را

۳۴ - Louis Aragon متولد ۱۸۹۷ - ۲۵ - Ivry - ۳۶ - Gabriel Péri

۳۷ - Aragon : La Diane française, pp. 53 - 55, Paris 1946

۳۸ - "Ballade de celui qui chanta dans les supplices", La Diane française, pp. 31-33.

۳۹ - Et s'il était à refaire

Je referais ce chemin

بخواند تحت تأثیر سرود حماسی این مرد اسیر وطن پرست قرار می‌گیرد زیرا دردی دیگر از آلام سرنوشت انسان را در بر دارد.

آیا نمی‌توان رمز دوام و محبوبیت شعر بزرگانی نظیر فردوسی، حافظ، سعدی، خیام و مولوی و امثال ایشان را در اصالت و صمیمیت احساس این شاعران و کلیت و اشتغال جوهر شعر آنان و طرز بیانشان دانست که آثارشان از حد و مرز زمان و زبان گذشته و ارزشی جهانی یافته‌است شاید راز شیفتگی بی‌حد و حصر گوته^{۴۰} به شعر حافظ و نیکسون^{۴۱} به مولوی و نیز حسن قبول ترجمه فیتزجرالد^{۴۲} از رباعیات خیام در مغرب‌زمین، تا حدی ناشی از همین نکته باشد. بخصوص جایی که در ترجمه فقط روح شعر باقی می‌ماند و نمایش لطائف زبان اصلی مقدور نمی‌گردد. عکس این موضوع نیز صادق است. ما هم وقتی تیرگیهای اهریمنی را در جهان می‌بینیم سخن هملت را در دوام جاودانی شکسپیر زبان حال خود می‌یابیم که «دنیا و هر چه در آن است چقدر خسته کننده و پوچ و بی‌فایده شده‌است... باغی است که دست توجه مسدودهای دراز از آن دور مانده. علفهای هرزه در گوشه و کنار آن روینده اینک بارور شده‌اند و تخم خود را به اطراف می‌پراکنند»^{۴۳}.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
یا آن‌جا که هملت در باب «بودن و نبودن» حکیمانه اندیشه می‌کند کشمکش‌های درونی و تخیلات او خواننده را آید به یاد شکسپیرانی که گذرگاه حیات می‌اندازد که شاید خود نیز از آنها بسخنی گذشته و یا چه‌بسا در آن‌جا فرو مانده باشد:

«بودن یا نبودن؟ مآله این است! آیا شریف‌تر آن است که

۴۰. Goethe (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲) ۴۱. R. A. Nicholson

۴۲. FitzGerald (۱۸۸۲ - ۱۸۰۹)

۴۳. ویلیام شکسپیر: هملت، ۲۵، ترجمه سعید فرزاد، از انتشارات نگاه ترجمه و نشر

ضربات و لطمات روزگار نامساعد را متحمل شویم یا آن که سلاح
 نبرد بدست گرفته با انبوه مشکلات بجنگیم تا آن ناگواریها
 را از میان برداریم؟ مردن.... خفتن.... همین و بس!
 اگر خواب مرگ دردهای قلب ما و هزاران آلام دیگر را
 که طبیعت بر جسم ما مستولی می کند پایان بخشد، غایتی است
 که باید البته البته آرزومند آن بود. مردن.... خفتن....
 خفتن. و شاید خواب دیدن. آه، مانع همین جاست. در آن
 زمان که این کالبدِ خاکی را بدور انداخته باشیم، در
 آن خوابِ مرگ، شاید رؤیاهای ناگواری بینیم! ترس
 از همین رؤیاهاست که ما را به تأمل وا می دارد و همین
 گونه ملاحظاتی است که عمر مصیبت و سختی را طولانی
 می کند. زیرا اگر شخص یقین داشته باشد که با یک خنجر
 برهنه می تواند خود را آسوده کند کیست که در مقابل
 لطمه ها و خنجهای زمانه، ظلم ظالم، تفرعن مرد متکبر،
 آلام عشق مردکود، درنگهای دیوانی، وقاحت منصبداران،
 و تحقیرهایی که لایقان صبور از دست نالایقان می بینند،
 تن به تحمل در دهد؟ کیست که حاضر به بردن این بارها
 باشد و بخواهد که در زیر فشار زندگانی پر ملال پیوسته
 ناله و شکایت کند و عرق بریزد؟ همانا بسم از ماوراء
 مرگ، آن سرزمین نامکشوفی که از سرحدش هیچ
 مسافری بر نمی گردد شخص را حیران و اراده او را ست
 می کند، و ما را وامی دارد تا همه رنجهایی را که داریم
 تحمل نماییم و خود را به میان مشقتی که از حد و نوع

آن بی‌خبر هستیم برتاب نکنیم. آری تفکر و تعقل همرا
 ترسو و جبان می‌کند و عزم و اراده، هر زمان که با
 افکار احتیاط‌آمیز توأم کرده رنگ باخته صلابت خود را
 از دست می‌دهد. خیالات بسیار یلند، بملاحظه همین مراتب،
 از سیر و جریان طبیعی خود باز می‌مانند و به مرحله
 عمل نمی‌رسند و از میان می‌روند^{۴۴}

گمان می‌کنم تا وقتی که انسان به آزادی عشق می‌ورزد و آنرا از لوازم
 حیات خود می‌شمرد شعر پل‌الوار^{۴۵} شاعر معاصر فرانسوی را خطاب به آزادی
 می‌خواند و می‌ستاید که چنین آغاز و انجام یافته‌است:

«بر روی دفترچه‌های منبرسام
 بر روی میز تحریرم و بر روی دیوختها
 بر روی شن و برف
 نام ترا می‌نویسم»

*
 و با نیرو و پرقدرت یک کلمه کلیدی و مطالعات فرهنگی
 زندگانی را از سر می‌گیرم علوم انسانی
 من برای شناختن تو به دنیا آمدم
 برای نامیدن تو
 ای آزادی^{۴۶}

۴۵ - Paul Eluard (1895 - 1952)

۴۴ - هملت ۱۱۲ - ۱۱۵

۴۶ - Paul Eluard : Poésies, pp. 194-197, par Claude Roy, Paris 1959

این شعر از کتاب (Poésie et Vérité) (1942) است. آقای جمال‌زاده ترجمه این منظومه را
 در کتاب آزادی و حیثیت انسانی ۲۸۸-۲۹۱ آورده‌اند؛ تهران ۱۳۳۸.

اگر در نظر بگیریم که مهمترین عنصر شعر جوهر و محتوی آن است، با این مقدمات شعرهایی که معنی و مضمون آنها گرفتار چارچوب احوال فردی و سودو زبان و محدودیت موضوعات روزست چندان دیرپای نمی‌توانند بود ولی آثاری که قادرند تاروپود عواطف انسانهای قرون مختلف را بهم پیوند دهند استعداد دوام و بقا را دارند. بدین طریق شعر خواهد توانست به تعبیر تولستوی در اتحاد محبت‌آمیز انسانها مؤثر افتد.^{۴۷}

اما باید دید در چه صورتی چنین عواطفی به‌شاعر دست خواهدداد و در شعر او جلوه خواهد نمود؟ تأمل در آثار گذشتگان و آنان که سخنان باقی مانده و قبول عام یافته‌است این نکته را روشن می‌کند. شاید بتوان گفت شاعرانی که در زمان خود احوال و مسائل حیاتی روزگارشان را حس کرده و با آنها زیسته‌اند و در آثارشان گوشه‌هایی از رنجها، شادیاها، آرزوها و تلاشهای انسان عصرشان را نموده‌اند از چنین توفیقی بیشتر برخوردار شده‌اند. اینان در حقیقت قسمتی از تاریخ زنده بشریت را در شعرشان متجلی کرده‌اند. تاریخی که به سرانگشت احساس نه تنها حرکت نبض آن را در می‌یابیم بلکه دل ما نیز با تپش آن هم‌آهنگ می‌شود. مگر نه این است که حافظ و سعدی و فردوسی هر يك به نوعی تاریخ حیات عصر و راز درون مردم روزگار خویش را گاه در لباس داستان و گاه به‌صورت استعاره‌ها و سمبولها و زمانی بروشنی در شعرشان عرضه کرده‌اند؟ درحقیقت شعور و وجدان بیدار روزگارست که در شعر اینان تبلور یافته می‌درخشد و به عبارت دیگر همدلی با انسان است که اینک شعر آنان را زبان حال عموم کرده‌است. اگر بخواهیم به تعبیر امروزی موضوع را بیان کنیم شاید این سخن نادرست نباشد که موضوع «مسئولیت» شاعر در عهد خویش در شعر این شاعران راستین بخودی‌خود تحقق پذیرفته‌است، بی‌آن که مباحث ادب امروز در عصر آنان مطرح-

شده باشد. البته لازمه هنر آزادی طبع و قریحه است نه گرفتار کردن آن در قالبها و قواعد ثابت و معین اکنون نیز که از احساسی مسؤولیت شاعر سخن می‌رود منظور آن نیست که این کار باید دستوری و اجباری باشد و شاعر بشیوه روزنامه‌نگاری منتقد فقط شعر اجتماعی گوید تا مورد پسند افتد. بلکه غرض نکته‌های دیگر است یعنی همچنان که شاعری صمیمی در حین آفرینش اصیل هنری وزن و قافیه و موضوع سخن را با درنگ و تأمل انتخاب نمی‌کند بلکه از درون و زبان او می‌جوشد و شکل می‌گیرد همین‌طور نیز شعور و وجدان حساس و عواطف زنده و شامل او خود بخود بی‌آن که تحت تأثیر اجباری قرار گرفته باشد در برابر آنچه بر او و دیگر انسانها می‌گذرد متأثر می‌شود و این تأثرات در شعرش انعکاس می‌یابد. در این حالت گویی محتوی سخن وی راز درون همه کسانی است که با او در آرزوی عالمی زیباتر زیسته‌اند و بصورتی فشرده و مجتمع و هرچه بارزتر و گویاتر در شعر صورت بیان یافته و از او به یادگار مانده است.

بدیهی است این موضوع در عین حال که تا حدود زیادی راز دوام و مقبولیت اشعار گویندگان بزرگ را روشن می‌کند در عصر ما که زندگی انسانهای روی زمین بهم پیوسته‌تر و بیشتر یافته و افکارها بیدارتر شده و ابهامات و مصائب حیات عظیم‌تر می‌نماید، اهمیتی بیشتر کسب می‌کند. این نکته مهم را تولستوی سالها پیش درک می‌کرد که می‌نوشت: «اهمیت لذت و سرگرمی نیست. هنر موضوع بزرگی است. هنر يك عضو حیات انسانیت است که شعور معقول انسانها را به حوزه احساس منتقل می‌کند... مضامین هنر آینده مطلقاً با آنچه تا کنون است تفاوت خواهند داشت. مضامین هنر آینده را بیان احساسات انحصاری از قبیل جاه‌جویی، افسردگی، بیزاری و شیفتگی - در همه اشکال ممکن آن - تشکیل نخواهند داد که فقط برای کسانی که خود را بزور از کار شایسته و درخور آدمی جدا کرده‌اند قابل وصول و جالب توجه است بلکه مضامین هنر آینده بیان احساسات انسانی

خواهد بود که برای همه بی استثناء، عمومیت دارد احساساتی که آدمیان را بسوی اتحاد جلب کند ... شکل هنر نیز چنان خواهد بود که در دسترس همه انسانها باشد»^{۴۸}.

اینجا این نکته به خاطر می‌رسد که در انتقال و ابلاغ چنین معانی و مفاهیمی سورت و قالب شعر و به عبارت دیگر بیان شاعر تا چه حد تأثیر و اهمیت دارد و چگونه باید باشد؟ این موضوع نیز البته درخور توجه است.

* * *

اگر در نظر بگیریم که در هر رشته از آثار هنری هدف اصلی ابلاغ و انتقال تجربه عاطفی هنرمند به دیگران است و به عبارت دیگر باید جوهر و روح آن اثر به دیگر افراد بشر القاء شود^{۴۹} آن وقت تأثیر و اهمیت سورت و قالب و یا مواد و مصالح کار هنرمند در این مقصود معلوم می‌گردد بخصوص که به قول هارتمن «هنر چیزی است که باطنی را در ظاهر نمایان می‌سازد»^{۵۰}، بنا بر این صورت ظاهر یا قشر برونی - که نمودار جوهر درونی، شعرت و نمایشگر آن - در حد خود درخور اعتناست. در شعر این وظیفه بر دوش زبان و کلمات و تعبیرات و تصویرها و وزن و قافیه و هر چه بصورت قالب سخن شکل می‌گیرد نهاده شده است. هر اثری که دیرتر پایدار مانده و مورد توجه گسترده‌تری بیشتر واقع شده بی گمان بصورت بهتری نیز بیان شده است که مردم اعصار مختلف آنرا در می‌یابند و از آن متأثر می‌شوند. اهمیت کار هنرمند در بیان و انتقال عواطف و اندیشه‌های خود از این سخن بهتر معلوم می‌گردد: «هریک از محصولات هنر این نتیجه را دارد که گیرنده تأثیر آن محصول هنری، با بوجود آورنده هنر، و با تمام کسانی که

۴۸- هنر چیست؟ ۲۸۷، ۲۶۶، ۲۷۲ ۴۹- هنر چیست؟ ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۱۵۶

۵۰- رکن: زیبایی، به قلم دکتر رضا کاویانی، ص ۱، ۴-۵، تهران ۱۳۴۰

در عصر او، پیش از او و یا بعد از او همان تأثیر هنری را گرفته‌اند و یا خواهند گرفت، رابطه خاصی پیدا می‌کند^{۵۱}.

پس درجه توفیق آثار هنری تا حد زیادی نیز بستگی به آن دارد که تا چه پایه هنرمند توانسته باشد آنچه را در درون خود دارد به دیگران منتقل کند و آنان را با دنیای خود آشنا بلکه با خویشن همدل و هم‌نوا کند. بدین سبب است که برخی، یکی از صفات آثار هنری ارجمند را مفهوم بودن آنها می‌شمرند و معتقدند که پدیده‌های بزرگ هنری عالم همه از این خصیصه برخوردارند که چنین جاودان مانده‌اند. در مقابل، هنری را که فقط برای محدودی روشن و مفهوم باشد از هنر ملی جدا می‌انگارند و در آن نوعی وابستگی به طبقات ممتاز می‌بینند حتی به همین دلیل ابهام افراط آمیز رایج در آثار متأخران مغرب‌زمین را نمی‌پسندند بی آن که بخواهند هنر نورا محکوم کنند^{۵۲}.

بنا بر این در شعر نیز زبانی روشن و بلیغ و قالبی متناسب و موزون در تأثیر و ترویج آن و بقا و دوامش البته مؤثرست و این نیز جلوه‌ای از هنر شاعرست که با وجود همه تغییراتی که بر حسب زمان در زبان و ترکیبات و تعبیرات شعر روی می‌دهد بیان وی می‌تواند پس از مدتهای دراز مرید نسلهای بعد را از عواطف و اندیشه‌های او نه تنها باختر گرداند بلکه همگنان را به همان عوالم درونی شاعر رهبری کند. البته زبان و شیوه بیان شاعر هنرمند طراغین رسایی، زیبا و اعجاب‌انگیزست زیرا هنر خود نوعی اعجاب در برابر زیبایی ایجاد می‌کند و همین لطف بیان نیز در رواج شعر اثر دارد چه شیوه سهل و ممتنع سعدی و خیام باشد و چه زبان مزین و عالی و درخشنده حافظ.

ابتکار در بیان و طرز تعبیر و تصویر معانی که شاعر به شیوه‌ای خاص خود با ما سخن بگوید و با سبک دیگران فرق داشته باشد نیز زیبایی و کمال بیان او را

۵۱- هنر چیست؟ ۶۳، ۲۱۱.

۵۲- هنر چیست؟ ۹۷، ۱۰۷، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۹.

تکمیل می‌کند. شاعران بزرگ و آفریننده که شعرشان اصالتی دارد هرگز سخنان عین دیگران نیست بدین سبب شعرایشان گفته نمی‌شود و نظیر پیدا نمی‌کند. مثلاً با آن که مقلدان سعدی و حافظ طرز غزل آنان را سالها تکرار کرده و بهما عرضه داشته‌اند هرگز طراوت و زیبایی بیسان سعدی و حافظ در نظر ما کاستی نگرفته‌است.

بعلاوه همان معانی انسانی و شامل را - که در ابتدای سخن موجب بقا و همگانی شدن و حتی جهانی شدن شعر دیدیم - زبان توانا و بیان هنری شاعر بسدای صورت عرضه می‌کند. به عبارت دیگر کلیت تا حدود زیادی صفت بیان هنری نیز هست و منحصر به روح و معنی شعر نیست. حاصل آن که قبول خاطر به لطف سخن نیز بستگی دارد.



چند نکته‌ای که در باب موجبات دوام شعر به عرض رسید از قبیل نشان دادن کوهی است به مویی. اما از این مختصر می‌توان دشواری نقد و قضاوت در باب آثار هر عصری را دریافت زیرا از یک طرف داورها از حب و بغض و تأثیر سلیقه شخصی فارغ نیست و از طرف دیگر اکنون نمی‌توان به اطمینان رواج و دوام شعری را پیش بینی کرد ولی این موضوع را شاید بتوان پذیرفت که دوام و بقای آثار ادب خود نوعی ضابطه نقد ادبی است علوم انسانی

غلامحسین یوسفی